خبر

شوری زمین های شمالی گلستان مانع افزایش تولید گندم است

استاندار گلستان گفت: اگر بی آبی و شوری زمین های شمالی استان مرتفع گردد بی شک تولید گندم استان در حجم بالایی افزایش می یابد. به گزارش مهر به نقل از روابط عمومی استانداری گلستان، حسن صادقلو در مراسم جشن شکرگزاری برداشت گندم استان گلستان بصورت متمرکز در شهرستان کلاله و با حضور مشاور وزیر و مجری گندم کشور برگزار شد، تصریح کرد: گندم گلستان یکی از کیفی ترین گندم های کشور است و بیش از ۲۵۰ هزار تن در استان استفاده می شود و باقی محصول گندم استان برای کیفی بخشی گندم و آرد کشور کمک می کند. وی با اشاره به اهمیت زهکشی اراضی استان، گفت: اگر بی آبی و شوری زمین های شمالی استان مرتفع گردد بی شک تولید گندم استان در حجم بالایی افزایش می یابد.وی افزود: باید در تحقیقات بر روی ارقام مختلف محصول تلاش شود، کیفیت و کمیت گندم تولیدی بیش از پیش ارتقا یابد. استاندار گلستان یادآور شد:باید منابع آبی استان برای تولید انبوه و رفع مشکلات اراضی بی آب ورود کند، چرا که استفاده بهینه از منابع یقیناً ضمن افزایش میزان محصول در آینده استان نیز تاثیر بسزایی دارد.

افزایش ۱۰۱ درصدی کشف مواد مخدر در گلستان

کشف
مواد مخدر

رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر استان گلستان از افزایش ۱۰۱ درصدی کشف مواد مخدر در سال۹۶ نسبت به سال گذشته خبر داد.به گزارش مهر، شعبان غربا اظهار کرد: در مدت ۷۰ روزی که از سال ۹۶ گذشت، در مجموع دو تن و ۵۴۰ کیلوگرم انواع مواد مخدر کشف‌شده که نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۱۰۱درصد افزایش داشته است. وی افزود: از این آمار کشف‌شده مقدار دو تن و ۵۲۳ کیلوگرم مواد سنتی و حدود ۱۴ کیلوگرم و ۹۶۰ گرم مواد مخدر صنعتی بوده است. رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر استان اظهار کرد:دستگیری خرده‌فروشان مواد مخدر در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ دو درصد افزایش، دستگیری معتادین ۵۲ درصد و در مجموع ۲۱ درصد افزایش دستگیری عناصر مرتبط با قاچاق مواد مخدر را نسبت به سال ۹۵ شاهد بوده‌ایم.غربا افزود: در بحث اموال توقیفی ۱۲ موتورسیکلت، ۳۷ خودرو و پنج قبضه اسلحه کشفیات ما بوده است.وی تصریح کرد: در زمینه اجرای طرح پاک‌سازی مواد مخدر ۹۳ کیلوگرم، در بحث کنترل محورهای مواصلاتی ۴۵ کیلوگرم و طرح ارتقای امنیت اجتماعی دو کیلوگرم مواد مخدر کشف کرده‌ایم.غربا افزود: در استان گلستان به دلیل تعامل نیروی انتظامی و دستگاه‌های قضایی روند افزایش کشفیات را شاهد هستیم.وی با اشاره به برنامه‌های پیش روی اداره مبارزه با مواد مخدر اظهار کرد: شناسایی و دستگیری عناصر قاچاق، انهدام باندهای فعال، مقابله با خرده فروشان، جمع‌آوری معتادین پرخطر و ... باقدرت در حال پیگیری است.

اختلاف خانوادگی در رامیان منجر به قتل شد

یک مسئول مطلع و موثق در شهرستان رامیان از وقوع یک فقره درگیری خانوادگی بین دایی و خواهرزاده در روستای قره قاچ این شهرستان خبر داد و گفت: بر اثر این درگیری، خواهرزاده ۳۴ ساله با ضربات چاقو به قتل رسید. وی که خواست نامش در خبر درج نشود، روز دوشنبه در گفت و گو با ایرنا اظهار داشت: این درگیری منجر به قتل، علاوه بر زخمی شدن قاتل، سه عضو دیگر این دو خانواده نیز با ضربات چاقو و تبر زخمی شدند.وی گفت: پس از این درگیری و اطلاع از آن، ماموران انتظامی در محل حضور یافته و اقدام به دستگیری قاتل کردند.این مسئول مطلع اضافه کرد: با حضور نیروهای اورژانس ۱۱۵ زخمی های این نزاع خانوادگی نیز به بیمارستان شهید مطهری گنبدکاووس منتقل شدند.وی تصریح کرد: دو نفر از زخمی های این درگیری خانوادگی از بیمارستان مرخص شده اند و یک نفر دیگر همچنان در بیمارستان بستری است.وی یادآور شد: قاتل نیز که دچار جراحت سطحی شده بود، پس از مداوا در بازداشت انتظامی رامیان قرار دارد. وی افزود: پرونده این نزاع خانوادگی هم اکنون از سوی ماموران انتظامی درحال بررسی است.

مختومقلی شاعری برای تمام زمان‌ها

ترکمن‌های ایران‌زمین مختوم قلی فراغی شاعر بزرگ و مسلمان ترکمن را عامل زنده ماندن زبان اصیل خود می‌دانند و معتقدند اشعار این شاعر ترکمن در وصف حال تمام زمان‌ها سروده شده است. به گزارش مهر، نامش مختومقلی است، تبارش از طایفه گوگلان» و تیره گرگز ترکمن‌ها، به او تخلص فراغی را بخشیده‌اند به معنای دوستدار آرامش، آزادی و طرفدار آسایش؛ چرا که همواره خواهان زندگی آزاد و مستقل برای مردمش بود. در روستایی به نام حاجی قوشان در شمال شرق گنبدکاووس به تاریخ ۱۷۳۳ میلادی دیده به جهان گشود و زیردست پدری بزرگ اندیش به نام دولت محمد آزادی که از علما و دانشمندان بزرگ زمان خود به شمار می‌رفت تربیت شد، پدری که نقشی اساسی در پرورش وی به‌عنوان شاعر معروف مشرق زمین داشته است. اثر تعلیمی مثنوی «وعظ آزادی» تألیف اندیشه‌های ناب پدر اوست. منبع الهام شعرهای مختومقلی مردم و زندگی مشقت‌بار آن‌ها بود، زبان اشعار مختومقلی، زبان مردم دوره اوست. همواره عشق به آزادی، آگاهی و حاکمیت محرومین در اشعارش متجلی است. بنا به روایات موجود و به نقل از خود مختومقلی کتابی که بیش از پنج سال برای گردآوری آن زحمت‌کشیده بود در جریان جنگ‌هایی که زمانی از دوره زندگی‌اش با آن‌ها درگیر بوده است به دست غارتگران قزلباش افتاده است. اما مردم ترکمن با ارادتی که به این شاعر برجسته داشتند اشعارش را سینه‌به‌سینه حفظ کردند و در گوش دختران و پسران خود نجوا کردند تا مبادا فراموش شود. ازاین‌رو دیوانی که این روزها از مجموعه آثار وی جمع‌آوری و منتشرشده است مجموعه‌ای از اشعاری است که از این شاعر بزرگ در بین قبایل و طوایف ترکمن پراکنده‌شده است. آنا دردی عنصری، نویسنده و پژوهشگر ترکمن اظهار کرد: زندگی مردم ترکمن با مختومقلی عجین شده است و اگر از یک فرد ترکمن بپرسید مختومقلی کیست مثل این است که از یک شهروند ایرانی بپرسید حافظ کیست و چرا در خانه‌هایتان حافظ نگهداری می‌کنید. عنصری در وصف شخصیت این شاعر بزرگ ترکمن گفت: از نظر من مختومقلی شاعری چندوجهی بوده و یکی از وجوه ممتاز مختومقلی ملی بودن آن است، چرا که مختومقلی علاوه بر شاعر، کنشگری ملی هم بوده و شعرش را در خدمت فعالیت اجتماعی مردم دوره‌اش قرار می‌دهد تا عقاید خود را از طریق شعر با مردم زمان خود در میان بگذارد. این پژوهشگر آثار مختومقلی ادامه داد: مختومقلی شاعری مسلمان بوده و قطعاً بنا به‌ضرورت آن دوران همانند دیگر شاعران هم‌دوره‌اش اشعارش بر پایه ادبیات اسلامی است. عنصری افزود: چند سال پیش در کنگره‌ای که در داخل کشور برگزارشده بود اساتیدی از کشور هندوستان و چند کشور دیگر در این کنگره حضور پیدا کردند و به ارائه پژوهش‌های خود در رابطه با آثار مختوم قلی پرداختند که این نشان از تعدد علاقه‌مندان به این شاعر در کشورهای مختلف است. وی تصریح کرد: این شخصیت نمادی ملی بوده و شایسته است هرساله و یا هرچند سال یکبار کنگره‌ای برای بزرگداشت این شاعر فرهیخته و عالم برگزار شود تا از سراسر دنیا دوستداران و علاقه‌مندانش گرد هم جمع شوند و به تبادل افکار بپردازند. منصور طبری، شاعر، نویسنده و رئیس انجمن شعر ترکمنی گنبدکاووس هم در رابطه با مختومقلی فراغی گفت: مختومقلی فراغی خدمت بزرگی به زبان ترکمنی کرده و موجب حفظ این زبان در طول تاریخ شده است چرا که در برهه‌ای از زمان زبان ازبکی با زبان ترکمنی ترکیب‌شده بود اما اشعار این شاعر که همگی به زبان ترکمنی اصیل بوده و در بین مردم نقل می‌شده موجب زنده نگه‌داشته شدن این زبان شده است. وی با بیان اینکه مختومقلی فراغی پدر شعر کلاسیک ترکمن نام دارد، افزود: در آن زمان به دلیل مهاجرت و جنگ‌ها کتاب در دست تألیف مختومقلی از بین رفته است و اشعاری که امروزه از مختومقلی در کتاب‌ها به چاپ رسیده اشعاری است که سینه‌به‌سینه به مردم منتقل‌شده است. طبری اظهار کرد: دیوان فعلی او در ایران و ترکمنستان گردآوری شده است و برای تشخیص اینکه کدام شعر متعلق به مختومقلی بوده و کدام شعر نبوده است به منابع برجای‌مانده از وی رجوع می‌کنند، به‌عنوان‌مثال اگر شعری از بین بیست الی ۳۰ منبع موجود در ۱۵ مورد وجود داشت به این نتیجه رسیدند این شعر متعلق به مختومقلی بوده است. این شاعر ترکمن با ابراز نگرانی از اینکه نسل جدید ما تنها مختومقلی را به اسم می‌شناسد، گفت: امیدوارم روزی برسد که جوانانمان شعرهای این شاعر بزرگ را درک کنند. حاج آخوند فرهمند، یکی از علمای اهل سنت ترکمن هم با اشاره به آثاری از مختومقلی فراغی که در وصف اسلام گفته‌شده است، گفت: با تأمل در شعرهای مختومقلی به‌وضوح متوجه می‌شویم این شاعر در بسیاری از اشعارش از تفسیر قرآن بهره گرفته و علاوه بر علوم قرآنی به مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خودش هم واقف بوده است. وی افزود: مختومقلی فراغی فردی است که نام شاعر نهادن بر او کم بوده چرا که وی در زمان خودش از شخصیت‌های مهم به شمار می‌رفته است. فرهمند اظهار کرد: با اندکی تأمل و تفکر در اشعار مختومقلی به این نتیجه می‌رسیم این شاعر شعرش برگرفته از مباحث دینی مایل به عرفان بوده و در برخی از اشعارش هم که از عشق و عاشقی صحبت به میان آورده معشوق خود را خداوند خطاب داده است.

موج دوراندیشی در اشعار مختومقلی

وی تصریح کرد: این شاعر در شعرهای خود به مسائلی ازجمله سوادآموزی، دوری از مواد مخدر، فاصله طبقاتی و ... اشاره می‌کند که این از نشان از دوراندیشی این شاعر بزرگ دارد. آخوند فرهمند بابیان اینکه تنها خواندن اشعار مختومقلی کافی نیست، افزود: باید آثار مختومقلی فراغی و دیگر شاعران و عارفان دینی کشور در کنار خوانده شدن فهمیده هم شوند چرا که اشعار این شاعران برای زمان حال مردم گفته‌شده و مردم با مراجعه به درک و معانی آن‌ها می‌توانند به پاسخ سؤالات خود برسند. وی بابیان اینکه مختومقلی در رابطه با وحدت در جامعه هم اشعاری سروده است، گفت: مختومقلی در ابیاتی از شعر خود می‌گوید افرادی که با یکدیگر وحدت دارند تمام نعمت‌های خداوند را در دستانشان دارند و افرادی که وحدتی در بینشان نیست خداوند نعمت‌هایش را از دستانشان می‌گیرد و یا در ابیاتی دیگر می گوید خداوند با افرادی است که با یکدیگر وحدت و اجتماع دارند که همگی آن ها از تاکید این شاعر بر امر وحدت دلالت دارد.

مدیرکل محیط زیست گلستان:

مرگ هیرکان، پلنگ رها شده در پارک ملی تایید شد

الهه رمضان پور – مدیرکل حفاظت محیط زیست گلستان با اعلام از دست رفتن هیرکان، ماده پلنگ رها شده در پارک ملی گلستان گفت: با توجه به بالارفتن سن پلنگ ماده و نزدیک شدن به زمان باروری، می بایست این پلنگ ماده را به باغ وحش تحویل می دادیم و یا آن را در حیات وحش رها می کردیم که با توجه به نظر کارشناسان بین المللی، پلنگ هیرکان در حیات وحش رها شد.اسماعیل مهاجر در نشست مطبوعاتی به مناسبت هفته محیط زیست، افزود: رویکرد سازمان محیط زیست در ارتباط با نگهداری حیوانات وحشی همچون پلنگ هیرکان، رها سازی در حیات وحش است و به هیچ وجه با تحویل این گونه از حیوانات به باغ وحش موافقت نخواهیم کرد. به گفته وی؛ نگهداری و رهاسازی پلنگ ماده هیرکان یک کار علمی بود و در کار علمی هم آزمون خطا وجود دارد. به گفته وی؛ دلیل مرگ این پلنگ مشخص نیست اما بزودی از طریق قلاده آن(که مجهز به نرم افزار است) و با حضور کارشناسان بین المللی و داخلی مشخص خواهد شد. به گفته وی؛ پلنگ ماده با نام هیرکان پس از ۲۷ ماه نگهداری در اداره حفاظت محیط زیست، در شهریورماه سال گذشته با مشورت ۲ تن از کارشناسان بین المللی و شماری از کارشناسان داخلی و با حضور رئیس سازمان حفاظت محیط زیست و مدیران کل استان ها در منطقه «آلمه» پارک ملی گلستان رهاسازی شد. مدیرکل حفاظت محیط زیست گلستان ادامه داد: تعیین زمان مرگ هیرکان، پس از حضور کارشناسان بین‌المللی و مؤسسه تولیدکننده قلاده، اعلام می‌شود.

رهاسازی ورکان در حیات وحش

اسماعیل مهاجر اضافه کرد: بزودی و با حضور کارشناسان داخلی و خارجی، ورکان، پلنگ نر هم در حیات وحش رها خواهد شد. به گفته وی؛ رهاسازی پلنگ هیرکان، تجربه نخست سازمان محیط زیست بود و از تجربیات و نواقص قبلی استفاده خواهیم کرد وبه زودی پلنگ ورکان را نیز در زیستگاه حیات وحش رها خواهیم ساخت.

بی توجهی سازمان مدیریت و استانداری گلستان

وی اضافه کرد: : مدیریت بخش قابل توجهی از جنگل های استان گلستان با محیط زیست است اما سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و استانداری گلستان در توزیع اعتبارات نسبت به محیط زیست بی توجهی می کنند.مدیرکل حفاظت محیط زیست استان گلستان ادامه داد: در سازمان محیط زیست به شدت با مشکل کمبود اعتبار و تجهیزات روبرو هستیم که متاسفانه بی توجهی مدیریت و برنامه ریزی و استانداری گلستان نسبت به محیط زیست در این امر دخیل بوده است.

مانور اطفا حریق در گلستان

اسماعیل مهاجر در این نشست از برگزاری مانور سراسری اطفا حریق در گلستان خبر داد و افزود: مردادماه سالجاری، مانور سراسری اطفای حریق با حضور استان های خراسان شمالی، سمنان، مازندران و گلستان به مدیریت استان گلستان در پارک ملی گلستان برگزار خواهد شد.

آگهی‌های ثبتی

آگهی نوبتی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

۱-کلاسه شماره۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۲۹ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۰– ۹۶/۱/۱۹ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی علی یوسفی فرزند زین العابدین بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۵۲۷۲/۷۰ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک یک اصلی واقع در اراضی لیوان شرقی بخش دو ثبت بندرگز خریداری مع الواسطه از محمد باقر لشکربلوکی محرز گردیده است.

۲-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۳۰ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۱– ۹۶/۱/۲۰ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی علی یوسفی فرزند زین العابدین بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۲۰۳۱/۲۰ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک یک اصلی واقع در اراضی لیوان شرقی بخش دو ثبت بندرگز خریداری مع الواسطه از محمدعلی حسینی لیوانی محرز گردیده است.

۳-کلاسه شماره۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۰ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۲– ۹۶/۱/۲۰ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی اسحق صفار تلوری فرزند حسین بصورت سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۴۳۸۶ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک ۵- اصلی واقع در اراضی جفاکنده بخش دو ثبت بندرگز که میزان ۲۵/۵ سهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است خریداری مع الواسطه از علیرضا اسبو محرز گردیده است.

۴-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۱ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۳– ۹۶/۱/۲۰ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی سکینه صفار فرزند حسن بصورت سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۴۳۸۶ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک ۵-اصلی واقع در اراضی جفاکنده بخش دو ثبت بندرگز که میزان ۲۵/۵ سهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است خریداری مع الواسطه از علیرضا اسبو محرز گردیده است.

۵-کلاسه شماره ۱۳۹۱۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۲۲ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۴– ۹۶/۱/۲۰ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی محمدرضا مسعودی فرزند محمدابراهیم بصورت ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۱۱۰۵۳/۸۰ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک ۸– اصلی واقع در اراضی گز غربی بخش دو ثبت بندرگز خریداری مع الواسطه از علی بابا مسید محرز گردیده است.

۶-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۳۸ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۲۷– ۹۶/۱/۱۵ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی رقیه برغمدی فرزند اسماعیل بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۱۲۴۵۴/۹۸ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک ۸– اصلی واقع در اراضی گز بخش دو ثبت بندرگز خریداری مع الواسطه از اسماعیل تمسکنی محرز گردیده است.

۷-کلاسه شماره ۱۳۹۱۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۳۲۴ برابر رای شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۱۵۲۴– ۹۵/۱۱/۱۴ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی محمدرفیع کردی فرزند عبدالرحمن بصورت ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی که قسمتی از آن باغ می باشد به مساحت ۵۰۲۴/۴۹ متر مربع مفروز و مجزی شده از پلاک ۸– اصلی واقع در اراضی گز غربی بخش دو ثبت بندرگز خریداری بلا واسطه از عبدالرحمان کردی محرز گردیده است.

۸-کلاسه شماره ۱۳۹۴۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۷۴ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۳۰– ۹۶/۱/۱۶ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی عین اله ترابی ارضتی فرزند نورعلی بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۲۷۶۸۹ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک ۹– اصلی بخش دو ثبت بندرگز(اراضی والفرا) که میزان ۲۰/۵۰ سهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است خریداری مع الواسطه از مالکان رسمی علی عرب جزی و اصغر حبیبی و حسین سرمحلی محرز گردیده است.

۹-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۱۳ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۰۳۱– ۹۶/۱/۱۷ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی شرکت مرغ مادر گوشتی گرگان جوجه گلستان بصورت ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۳۳۴۵۷/۰۱ متر مربع قسمتی از باقیمانده پلاک یک فذعی از ۱۴–اصلی بخش دو ثبت بندرگز(اراضی کارکنده) که میزان ۷ سهم و ۸ ضرب و سه چهارم شهم مشاع از ۱۲۰ سهم ششدانگ عرصه وقف عام است خریداری مع الواسطه از مالک رسمی ابوالحسن مفتاح محرز گردیده است.

۱۰-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۲ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۱۳۷– ۹۶/۲/۱۸ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی ابراهیم متکی فرزند رجبعلی بصورت ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۷۶۵۴ متر مربع پلاک ۸– اصلی واقع در اراضی گز بخش دو ثبت بندرگز خریداری بلا الواسطه از رجب علی متکی محرز گردیده است.

۱۱-کلاسه شماره ۱۳۹۵۱۱۴۴۱۲۰۰۹۰۰۰۰۴۳ برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۲۰۰۹۰۰۰۱۴۱– ۹۶/۲/۲۳ هیات اول مستقر در ثبت بندرگز مالکیت متقاضی محمدمهدی متکی فرزند رجبعلی بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۵۲۸۷ متر مربع پلاک ۸– اصلی واقع در اراضی گز بخش دو ثبت بندرگز خریداری مع الواسطه از عزیزاله نسیمی نجاد محرز گردیده است.

لذا به منظور اطلاع عموم در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ، ظرف مدت دو ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تجری – رئیس ثبت اسناد و املاک بندرگز
تاریخ انتشار نوبت اول: چهارشنبه ۹۶/۳/۱۷
تاریخ انتشار نوبت دوم: چهارشنبه ۹۶/۳/۳۱
م.الف: ۸۵۰۶

آگهی‌های ثبتی

آگهی تحدید حدود اختصاصی

به استناد ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف، تحدید حدود ششدانگ اعیانی یک باب ساختمان به انضمام چهل و هفت سهم مشاع از چهل و هشت سهم ششدانگ عرصه که مابقی آن وقف است دارای پلاک ۵۰۸ فرعی از ۱۲۵ ـ اصلی بخش ۲ ثبت گرگان واقع در اراضی تاریکی به مساحت ۵۵،۳۶ مترمربع ملکی خانم شهناز صادقی فرزند حسین ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه مورخه ۱۳۹۶/۴/۱۹ در محل وقوع ملک واقع درگرگان ـ فلکه باهنر ـ عرفان ۲ ـ معرفت ۱۰ ـ نسیم ۳ ـ کدپستی ۴۹۱۸۸۸۴۹۵۹ بعمل خواهد آمد. از این رو چنانچه مجاوری یا هر شخصی نسبت به حدود یا حقوق ارتفاقی حقی برای خود قائل است می تواند فقط تا سی روز از تاریخ تنظیم صورتمجلس تحدید حدود اعتراض خود را کتبا با ذکر شماره پلاک به اداره ثبت شهرستان گرگان تسلیم نموده و علاوه برآن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی، دادخواست به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم نماید در غیر اینصورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی می‌تواند بدادگاه مربوطه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض اداره ثبت وفق مقررات مبادرت به صدور سند مالکیت خواهد نمود.

محمد اسماعیل پور ـ کفیل اداره ثبت اسناد و املاک گرگان ـ ۲۶۶ م الف

آگهی تحدید حدود اختصاصی

تحدید حدود ششدانگ یک قطعه زمین با بنای احداثی بمساحت ۳۷۷/۴۲ مترمربع دارای پلاک ثبتی شماره ۱۵۴۲ فرعی از ۴ ـ اصلی واقع در اراضی یلمه خندان بخش ۱۳ ـ ثبت آق قلا ملکی خانم سارا بی بی آل جلیل فرزند دریا باستناد تبصره ماده ۱۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه اجرایی قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی در ساعت ۱۲/۳۰ ظهر روز شنبه مورخ ۱۳۹۶/۴/۱۰ در محل وقوع ملک واقع در اراضی یلمه خندان ـ خیابان شهید رجایی غربی آق قلا ـ محله اتحاد بعمل خواهد آمد. از این رو چنانچه مجاوری نسبت به تحدید حدود یا حقوق ارتفاقی حقی برای خود قائل است می تواند از تاریخ تنظیم صورت مجلس تحدید حدود تا (۳۰)سی روز اعتراض خود را کتبا با ذکر شماره پلاک ثبتی به اداره ثبت اسناد و املاک آق قلا تسلیم نموده و علاوه بر آن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم نماید در غیر این صورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی می تواند به دادگاه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض اداره ثبت وفق مقررات مبادرت به صدور سند مالکیت خواهد نمود.

مهناز جهانفر ـ کفیل اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان آق قلا ـ ۲۸۲ م الف

آگهی موضوع ماده ۳ و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی

برابر آراء صادره هیات/هیات های موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی گنبد کاووس تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضیان محرز گردیده است. لذا مشخصات متقاضیان و املاک مورد تقاضا به شرح زیر به منظور اطلاع عموم در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضیان اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ۶۰ روز اعتراض خود را به مراجع قضایی اعلام نمایند.

۱ ـ برابر رای هیات شماره ۱۳۹۵۶۰۳۱۲۰۰۴۰۰۱۰۵۶ ـ پرونده کلاسه ۱۳۹۴۱۱۴۴۱۲۰۰۴۰۰۰۳۳۰ خانم بتول آتشگاهی فرزند براتعلی به شماره شناسنامه ۱۸۶ نیشابور و کدملی ۱۰۶۱۲۱۲۸۷۴ در ششدانگ یک قطعه زمین که در آن احداث بنا شده به مساحت ۱۴۲/۲۵ مترمربع جدا شده قسمتی از پلاک ثبتی ۱/۱۷۷۴۹ ـ اصلی بخش ۱۰ واقع در گنبد انتهای خیابان آزادگان روبروی پارک خریداری ملک از محل مالکیت مشاعی و خریداری ازمحل مالکیت آقای محمدعلی سهرابی(مالک رسمی)

بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۹۶/۳/۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۹۶/۳/۱۷
رییس اداره ثبت اسناد و املاک گنبد کاووس ـ سرایلو ـ ۸۱۱۳ م الف

نسخه اینترنتی
روزنامه گلشن‌مهر
www.golshanemehr.ir

خبر

صحت انتخابات شورای اسلامی شهر گرگان تأیید شد

صحت انتخابات شورای اسلامی شهر گرگان توسط فرمانداری گرگان تأیید شد. به گزارش مهر، صحت انتخابات شورای اسلامی شهر گرگان با انتشار آگهی از سوی فرمانداری گرگان تأیید شد. به این ترتیب ناصر گرزین با ۲۵۹۸۷ رای، محمدابراهیم جرجانی ۲۳۳۵۷ رای، علی‌اصغر یوسفی ۲۲۵۷۳ رای، مهران کاظم نژاد تبریزی ۲۱۲۱۷ رای، حمیدرضا آقا ملائی ۲۱۹۰۸ رای، فائزه عبداللهی ۲۰۹۴۹ رای، حسین ربیعی ۲۰۶۸۴ رای، سعید رحیمی ۱۷۲۷۲ رای و سید محمد مرتضوی با ۱۶۸۲۹ رای به عنوان اعضای اصلی دوره پنجم شورای شهر گرگان انتخاب شدند.همچنین سید میثم حسینی، صفرعلی پایین محلی، ابوالفضل تجری، امیر عبدالسلام مهیمنی، حجت مقسم و مهران فدوی به‌عنوان اعضای علی‌البدل شورای اسلامی شهر گرگان انتخاب شدند.

معدن زمستان یورت بازگشایی می‌شود

رئیس سازمان صنعت، معدن و تجارت گلستان از بازگشایی معدن زمستان یورت آزادشهر، بازگشت به کار کارگران این معدن و ادامه خاک‌برداری در تونل یک خبر داد. حسینقلی قوانلو در گفتگو با مهر اظهار کرد: هفته گذشته جلسه‌ای با نمایندگان اداره کار و صنعت و معدن با مسئولان مربوطه و همچنین پیمانکار برگزار شد و تصمیم بر این شد تونل‌های بدون مشکل معدن زمستان یورت آزادشهر بازگشایی شود. وی افزود: در بازدید هفته گذشته کارشناسان اعلام کردند تونل دو و سه و یک A مشکل ایمنی نداشتند و تنها به جهت اینکه دوباره اتفاقی رخ ندهد، تعطیل‌شده بودند.رئیس صنعت، معدن و تجارت گلستان ادامه داد: از ۲۵۰ کارگر بیکار شده معدن زمستان یورت آزادشهر ظرف مدت یک ماه حدود ۲۰۰ نفر آن‌ها آرام‌آرام به کار بازمی‌گردند. وی بابیان اینکه یک تونل هنوز نیاز به خاک‌برداری دارد، خاطرنشان کرد: راجع به تونل شماره یک، پس از حضور مجدد تیم حقیقت‌یاب و اعلام دلایل حادثه معدن زمستان یورت، تصمیم‌گیری می‌شود.به گفته قوانلو در هفته گذشته، یکی از دو روز کارگران در معدن زمستان یورت تجمع کرده بودند و اجازه انجام خاک‌برداری نداده بودند اما با هماهنگی فرمانداری، از صبح شنبه کار خاک‌برداری و رفع نقص تونل ادامه یافت.

ادامه یادداشت

علل شکست لیست امید گرگان از منظر بازاریابی سیاسی

۷– شاید تنظیم کنندگان لیست زیادی از حد انتظار به قاعده ی کمک از «سلبریتی ها» دلخوش کرده بودند و انتظار داشتند با اشاره بزرگان اصلاح طلب کشور همه ی رای دهندگان گرگانی به لیست لبیک بگویند.

چرا چنین نشد.به سه دلیل: نخست عدم آگاهی از رفتار رای دهندگان به دلیل عدم انجام یک پژوهش مناسب. دوم وجود رقیب با سلبریتی ملموس تر (و نه بزرگتر) و سوم فاصله زیاد ذائقه ی عرضه شده با تقاضای موجود.

نتیجه این میشود که مردم در یک روز به سفارش یک شخصیت به کاندیدایی در ریاست جمهوری رای می دهند و دقیقا به سفارش همان شخص مطرح در انتخاب شورا هیچ توجهی نمیَ کنند.

نکته آخر: در طرح ریزی مدل بازاریابی سیاسی تاثیر سلیقه شخصی، نسبت فامیل، دستور فلانی و سفارش این و آن باید به صفر برسد و گرنه بی تعارف حدِ نمره ی پایانی مردم به لیست به سمت صفر میل خواهد کرد.

و به جای آن باید به آنچه امروزه در تمام دنیا بعنوان اصول اولیه و پیش پا افتاده بازاریابی سیاسی و انتخاباتی به آن توجه می کنند تکیه و اعتماد کرد.

کارشناس ارشد تبلیغات و بازاریابی

رانده شده به سوی کار خانگی

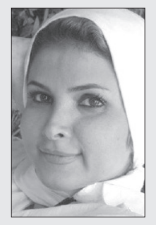

افروز کاظم زاده

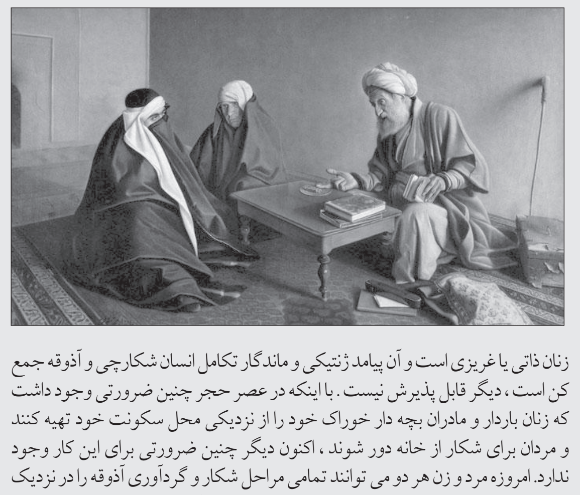

ـ کوچکترین اجتماعی که هر انسانی در آن پا به عرصه ی وجود میگذارد ، خانواده است. این عنصر مهم، هر چند از سکه افتاده در این روزها ، تنها مکان امنی است که می تواند از دختران یا پسران ، انسان هایی نه فقط با نام انسان بلکه به معنای واقعی آن وارد جامعه کند اما همین خانواده می تواند افکار و باورهای مرد سالاری را به طور ناخودآگاه در دختران و پسران نهادینه کند . دختری در خانواده ای متولد می شود ، از همان کودکی به دستان اش عروسک ، لوازم آرایش ، لوازم پخت و پز در ابعاد کوچک و ترجیحاً به رنگ صورتی برای او خریداری یا به او هدیه داده می شود . جایی که اولین نشانه های زنانه و مادرانه به یک دختر داده می شود همان خانواده است ، دخترک بزرگتر می شود ، به سنی که می تواند کمک حال مادرش باشد، شکل گفتگو های مادر با فرزند دختر تغییر می کند: مادر پاشو میز رو آماده کن . مادر پاشو چند تا چای بیار ، مادر ظرفها رو شستی ؟ و این دست دستورات که بیشتر به دختران داده می شود تا پسران ، و همان گفتگوها با پسران شکل دیگری است : مادر سر راه میای نون بخر ، چه رشته ای می خوای انتخاب کنی ؟ یه شغلی باید انتخاب کنی که پول در بیاری ، چون تو پس فردا باید یه خانواده رو اداره کنی و از این دست مکالمات . مادری که تمام تلاش خود را می کند به بهترین نحو دختری شایسته و باکمالات بر اساس نسخه ی مادر خودش و مادر بزرگش ، تربیت کند ، نا خواسته زنی را پرورش می دهد با الگوهایی که پیشاپیش در ذهن سپرده است .اگر کمی امروزی باشد می خواهد که دخترش تحصیلاتی هم داشته باشد ،رانندگی هم یاد بگیرد و کار بیرون هم داشته باشد البته همهی اینها در صدد بهینه شدن خانه و خانواده ای ست که او قرار است در آینده تشکیل دهد و نه در جهت بالا رفتن اعتماد به نفس و آگاهی اش در زندگی به عنوان یک فرد مستقل و یک انسان ، بلکه به عنوان کسی که در آینده می خواهد همسر و مادر شود ، او که به شکل مرتب و پیاپی ، چه در جامعه و چه در خانواده و حتی دوستان به اشکال و انواع مختلف در تیررس اینگونه مکالمات قرار گرفته ،پس چه بخواهد و چه نخواهد باورهایی از این دست در او شکل می گیرد . برای دختران کاروشغلی هم اگر تعریف مشخصی داشته باشد همان معلمی است،و یا کاری که حداقل زمان را از آنها بگیرد تا خللی در تربیت بچه ها و همسرداری به وجود نیاید . امروزه با اینکه زنان بسیاری در چرخه ی اقتصادی خانواده مشارکت دارند ولی باور جوامع و سیاست گذاری ها به خصوص در ایران هم اره زنان را به خانه نشینی، مراقبت از بچه هاوکارخانگی سوق می دهد وبه آنها تلقین می کنند که مادر خوب وهمسرخوب بودن همان در خانه نشستن وآشپزی کردن است تا ادامه ی تحصیلات، کار و مشغله ی تمام وقت و مدیریت درسطوح بالای جامعه. حدود یک سالی می شود که تبلیغات گسترده ای در خصوص بچه دار شدن خانواده ها در ایران انجام می گیرد ، از پوسترهایی با عنوان بهشت زیر پای مادران است نه کارمندان گرفته ، تا نایاب شدن قرص های ضد بارداری و ممنوعیت وازکتومی برای مردان و محسوب شمردن جرم ، چه برای جراحان و چه برای کسانی که اقدام به انجام عمل وازکتومی و بستن لوله های رحم می کنند. پرسش این است چند درصد از زنان تحت تاثیر چنین تبلیغاتی قرار خواهند گرفت ؟ چند نفر از زنان کارمند روانه ی خانه هایشان می شوند تا بچه های بیشتری به دنیا بیاورند ؟ چند نفر از زنان با دیدن چنین پوسترهایی دچار عذاب وجدان و احساس گناه در مقابل فرزندان شان خواهند شد ؟ آیا آنها بهشت مادرانه ی خود را از دست خواهند داد؟ و البته که می تواند پاسخ همه ی این سوالات مثبت باشد . چرا که زنان ، دخترانی بوده اند که با گفتمان مرد سالارانه رشد کرده اند ، باور های آنها همان باورهایی است که از مادرانشان به ارث رسیده است . اما پرسش اصلی در این جا مطرح می شود که زنانی که دارای استقلال مالی بوده اند و سالها بیرون از خانه به فعالیتی اجتماعی مشغول بوده اند ، پس از اینکه به خانه بازگشتند چه اتفاقی در انتظارشان است ؟ آیا به خیل عظیم زنان افسرده ی خانه دار نمی پیوندند ؟ آیا از نظر مادی مانند زنان کارمند در آمد ماهیانه و بیمه و بازنشستگی خواهند داشت ؟ آیا اینگونه تبلیغ ها و ممنوعیت ها حق طبیعی بدن زن را از او سلب نمی کند ؟ آیا نداشتن استقلال مالی زنان را تبدیل به موجوداتی وابسته و موقعیت آنها را در جامعه به مکانی فرودست تر از امروز تقلیل نخواهد داد ؟ پاسخ همه ی این سوال ها باز هم به نداشتن جایگاه واقعی و بی اهمیت بودن کار خانگی باز می گردد ، کاری سخت و طاقت فرسا که هم زمان زیادی را از زنان می گیرد و هم مزد و مواجبی ندارد ، اما نکته ی دیگری نیز در مواجهه ی زنان با کار خانگی نهفته است . زنان خانه دار ساعت های زیادی را صرف رفت و روب ، ظرف شستن ، خرید و نگه داری از بچه ها می کنند . صرف کردن این همه زمان برای اینگونه کارها لازم و ضروری به نظر نمی آید .زنانی هستند که خودشان را با کارهای خانه آنقدر خسته می کنند تا نفهمند زمان شان در روز چگونه سپری می شود، در واقع کار بزرگ می شود تا زمان موجود را پر کند ، زن خانه دار مدرن با دارا بودنِ تمام امکانات وتجهیزات الکترونیکی وقتی را که برای کار خانه صرف می کند به همان اندازه ای ست که مادربزرگش برای این امر صرف می کرد. انسان از بیکاری متنفر است حتی اگر زن باشد.هر قدر زنی در حد توانایی هایش از فعالیت های اجتماعی محروم شود کارهای خانه و وظایف مادری اش بیشتر می شود. بیشتر زنان خانه دار این مسئولیت را بدل به عشقی زوال ناپذیر می کنند ، اگر با آنها به صحبت بنشینید ، در جواب اینگونه خواهند گفت : من از اینکه تمام زمانم را صرف خانواده ام کنم و کارهای خانه را انجام می دهم لذت می برم و از اینکه شب وقتی از خستگی به خواب می روم ، آن خستگی ، خستگیِ لذت بخشی است که حاضر نیستم آن را با کار کردن و داشتن فعالیت اجتماعی هر چقدر محدود عوض کنم . اما این حس لذت واقعیت ندارد ، بلکه به ساختارهای قانونی ، سیاسی و اقتصادی و فرهنگ آن جامعه باز می گردد، نه به زیست شناسی زن .یک فریب کهنه و مستعمل ، نقشی که از سالها پیش برای زنان تعریف شده است ، خانه داری ، آشپزی ، نگهداری از فرزندان ، منفعل بودن . اینکه مادری کردن زنان ذاتی یا غریزی است و آن پیامد ژنتیکی و ماندگار تکامل انسان شکارچی و آذوقه جمع کن است ، دیگر قابل پذیرش نیست . با اینکه در عصر حجر چنین ضرورتی وجود داشت که زنان باردار و مادران بچه دار خوراک خود را از نزدیکی محل سکونت خود تهیه کنند و مردان برای شکار از خانه دور شوند ، اکنون دیگر چنین ضرورتی برای این کار وجود ندارد. امروزه مرد و زن هر دو می توانند تمامی مراحل شکار و گردآوری آذوقه را در نزدیک ترین سوپر مارکت محله انجام دهند . پس با ایجاد فضاها و گفتمان های مناسب در جوامع و آموزش از جمله رسانه ها می توان زنان و مردان را به سمت دست یابی به پدر و مادر اشتراکی هدایت کرد و با ایجاد بستری مناسب وقوع این امر را در خانواده ها تحقق بخشید تا هم بار سنگین مسئولیت مادرانه از روی دوش زنان برداشته شود، هم استقلال مالیِ زنان و حضورشان از چرخه ی اقتصاد خانواده حذف نشود و هم غول افسردگی در وجودشان لانه نگزیند . زنان خانه دار بر اساس توانایی هایی که در خودشان دارند و می شناسند وقتی از عرصه های اجتماعی دور می شوند تبدیل به موجوداتی عصبی ، پرخاشگر و افسرده می شوند که شاید حتی خودشان هم ندانند که منشاء آن کجاست و چه می تواند باشد، زنی که سالها بیرون از خانه کار کرده و حالا بر حسب اجبار و به دنیا آوردن فرزند ، خانه نشین می شود چگونه می تواند به خود و نیازهای روحی اش پاسخگو باشد ؟ اگر سیاست گذاری های جوامع و دولت ها به گونه ی دیگری تغییر شکل پیدا می کرد و به جای چنین تبلیغاتی که بهشت زیر پای مادران است نه کارمندان ، تبلیغاتی در خصوص پدر و مادر اشتراکی صورت می گرفت ، که هم زنان و هم مردان از آن شرح وظایف عصر حجری که سالهاست گریبانگیرشان شده است ، نجات پیدا می کردند ، آیا به راستی ضرورتی برای خانه نشین شدن زنان و حذف آنها از چرخه ی اقتصاد خانواده و جامعه به وجود می آمد ؟

نکته

دلالت های منفی در علوم

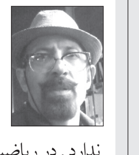

بهزاد بابایی – در فیزیک و در مبحث بارهای الکتریکی ما با تعبیری از پسوند منفی مواجهیم که هیچ ارتباطی با دلالت همین واژه در ریاضیات ندارد . در ریاضیات نیز اعداد منفی جزو اعداد حقیقی بوده و تنها بیانگر یک وضعیت کاملا انتزاعی و موهوم اند . چرا که ما در جهان واقع چیزی نداریم که بتواند از صفر (هیچ) کمتر باشد و لیکن باز هم باشد !! .. وقتی می گوییم صفر ,,, یعنی دیگر هیچ چیز وجود ندارد و بنابراین منفی هزار و میلیون و غیرو و ذالک .. تماما یاوه گویی است و عددی مثل مثلا منفی سه , عملا هیچ کمیتی را نمی تواند به نمایش بگذارد مگر صفر را هنوز موجودیتی بداند که میلیاردها میلیارد موجودیت دیگر (ولو ذهنی و مجرد) از ان کوچکتر باشند !!! .. که در اینجا معنای صفر مصادره ی به مطلوب شده و از دلالت طبیعی خود فاصله ای بس ناپیمودنی را گرفته است . یعنی در ریاضیات وقتی داریم راجع به مفهومی مجرد موسوم به منفی یک سخن می گوییم , فی الواقع داریم راجع به چیزی سخن می فرساییم که به لحاظ وجودی ‹نیستی محض است ‹.. حال اگر در ریاضیات اینرا بشود پذیرفت که بواسطه ی سرشتی که دارد چنین بازی های در ان مجاز است !! .. تعمیم این رویکردها به فیزیک !! که رسالتش واکاوی جهان حتمی الوقوع است نتایجی بس ناگوار رادر بنیادهای معرفت شناختی این شاخه ی از دانش بوجود می اورد که مستوجب هزینه هایی بس گزاف در اینده خواهد بود و از ان هم بدتر اینکه یک چنین رویکردهایی انچنان با ذهن فیزیکدانان ممزوج می شود که دیگر اصلا امکان بازگشت از ان فروض مغلوط تا شاید دو نسل بعد از اصلاح ان مبادی هم متحقق نشود و ناگوارتر هم اینکه احدی به این نمی اندیشد که مساله از اساس با ایراد مواجه است !! .. خوب برادر من این چه معنایی دارد که شما می ایید و مثبت سه را با منفی چهار جمع می کنید و پاسخ را منفی یک بدست می اورید ؟ اخر منفی یک واقعا یعنی چه ؟!! .. و یا در تبدیل اعداد منفی به اعداد باینری تبدیلاتی را اعمال می کنید و بعد می ایید و حتی جذر اعداد منفی را هم می گیرید و الی اخر .. باری , به نظر می اید که استفاده از اعدادمنفی بایداز یکچنین رخدادهایی بدرجسته باشد که بر فرض شخصی دو هزار تومان پول دارد و بعد انرا از دست می دهد و می شود صفر !! بعد معلوم می شود که این شخص چهار هزار تومان بدهی هم دارد .. در اینجا است که استفاده از عدد منفی ظاهرا درست می نماید و حرفی هم در ان نیست (البته با اغماض) . بر همین نمط , تعمیم چنین وضعیتی به فیزیک و مباحث مغناطیس و الکترو مغناطیس و سخن گفتن از مفاهیمی چون ‹بار مثبت ‹ و بار ‹منفی ‹هم ‹ قابل پذیرش می نماید چون منفی و مثبت اصلا در معنای دیگری مدلبندی شده اند و مقصود این نبوده که وقتی میگوییم اهنربا یک قطب مثبت و یک قطب منفی دارد !! قطب منفی ان اصلا وجود ندارد چون کمیتی پایین تر از صفر دارد .. بل از انجا که اقطاب هم نام دافع یکدیگرند امده ایم و فقط یک نام بر روی انها گذارده ایم و بدون توجه به انکه واقعیت امر چیست ؟ بدینشکل انرا به نمایش گذارده ایم !! ولی مفاهیمی از این سنخ که چیزی بنام « جرم منفی «!!! هم وجود دارد دیگر طعنه بر مالیخولیا و الوورا است و نه موضوعی که بتوان انرا بمنزله ی یک امر واقع که ارزش تفکر را داشته باشد در نظر گرفت . چه , اگر انرژی ماهیتی معین دارد , پس بالضروره باید کمیتی مشخص داشته باشد و چون این کمیت به صفر بگراید دیگر عملا چیزی وجود ندارد که بتوان از بود ان سخن بمیان اورد و بعد هم با گذاردن یک علامت منفی در جلوی ان , مجددا انرا موجودی مثبت تلقی کرد !! ..

مـالـک راز

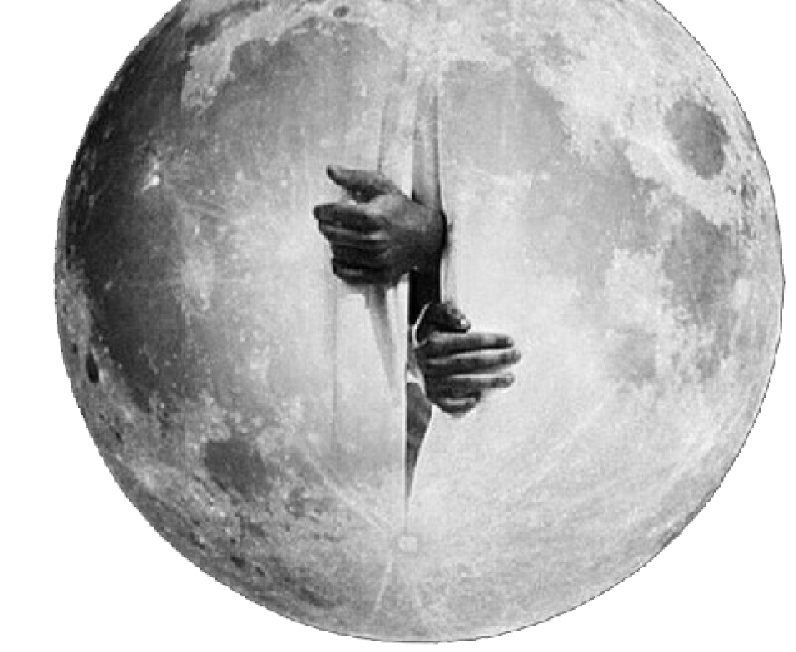

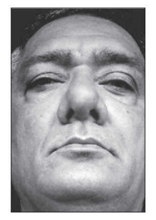

نیما صفار – روی دست را که نشان می‌دهی، می‌گوید «همه چی اون پشته!» پشت دست را که رو می‌کنی، می‌گوید «همه چی اون ورشه». این یعنی ایرانی؛ نه فقط ایرانی، امّا درباره‌ی ایرانی می‌نویسم چون ایرانی هستم. این توطئه‌باوری‌ی رایج که همیشه اصل ماجرا را پشت پرده می‌داند و اخوان مضمونش می‌کند «کسی راز مرا داند که از این رو به آن رویم بگرداند» و سعدی مدّعی می‌شود «آن را که خبر شد، خبری باز نیامد» (اصل ماجراش هم به درازای یک قوم مکتوم می‌ماند، اندیشیدنش در نهایت می‌شود از این که بگوییم «خیلی پیچیده‌س ماجرا؛ خیلی!». چه باعث می‌شود صدها دیتای متقن و صحنه‌های آشکارِ پیش رو را بی‌خیال شویم و به مبهم‌ترین و متزلزل‌ترین شنیده‌ی آن پشت چنگ بزنیم (و هر چه مبهم‌تر و متزلزل‌تر، بهتر) که «بیا! اینم سر نخ ماجرا!» لااقل آن‌ور آب برای این که هم بگویند «چیزها آن‌طور که می‌بینید نیستند!» و هم متهم به بافتن نشوند، دستگاه فکری می‌سازند تا قانعت کنند «فلان چیز، این نیست؛ اونه!» ولی انگار اینجا نیازی به این تلاش‌ها نیست.

پس‌گویی: پیش‌تر در مطلب «سرحدّات تقدیر» مکثی بر پرسش «یعنی چی می‌شه؟» شد. یکی این که انگار در نهایتِ آن‌چه تحلیلی را مهم‌تر می‌کند، جور در آمدن اتفاقات آتی‌ست با احتمالاتش؛ مخصوصاً که تحلیل‌گر خود در قدرتِ نباشد و امکان اعمال حدسش را بر واقعیّت جاری نیابد؛ مخصوصاً اگر پیش‌گویی‌ش «معنی‌دار» هم باشد. و در «یعنی ...» اوّلِ سوألِ طلبِ معنایی هم هست. معنی‌دار بودن برای عادت ما یعنی انگار وصل کردنِ به چیزی کلان و دستگاهی از حتمیّت‌ها و اگر کسی بتواند این دترمینیسم را سوار ماجرا کند و جور در بیاید دیگر نانش توی روغن است.

اضافه می‌کنم: این پس‌گویی که بعد از عبور از هر واقعه چنین با حتمیّت از ناگزیری و لاجرم بودن آنچه رخ داده می‌گوییم و اکثرمان مبتلاشیم را راحت می‌توان به چالش کشید: «حالا که روابط این‌قدر متعیّن و روشنه، بگو شیش ماه دیگه چی می‌شه!» و البته بلافاصله بعد از پرسیدن انگ پوپولیسم و سطحی‌نگری و ... می‌خوری ملس! سر ماجرای لیبی، جامعه‌ی جهانی ابتدا اراده‌ای برای دخالت جدّی نداشت و وقتی قذافی شروع کرد به بمباران شهرهایش، با سرعتی بیش از حدّ معمول ورق برگشت. تحلیل‌ها را که رصد می‌کردی می‌دیدی همان‌ها که با ده‌ها دلیل و شاهد و یقین شفاف می‌نوشتند «کاری با قذافی ندارن» بی لحظه‌ای شرم، چند ساعته تحلیل شان را عوض کردند: «واضح بود کلکشو می‌کنن!» نمونه‌ی دیگرش را در دور دوّم انتخابات ۸۴ بین رفسنجانی و احمدی‌نژاد دیدیم: آنان که تا دقیقه‌ی نود می‌گفتند تحت هر شرایطی رفسنجانی از صندوق می‌آید بیرون بی پلک زدن حرف‌شان را چرخاندند. این موارد به خاطر سرعت چرخش و غافلگیری دیدنی‌تر شده و الّا نمونه بسیار است. پس‌گویی می‌گویمش، چون همان وجه جادویی و باطنی‌ی پیش‌گویی‌ها اسکلت کار است و فقط به اقتضای روزگار شمایل «تحلیل علمی» گرفته و کارکردِ لغت «علم» در تحلیل‌های «می‌دونیم علم ثابت کرده»‌ای چندان دور از احوالات و الزامات وحی‌آمیز نیست. می‌خواهم پیش‌تر بروم و بگویم این پس‌گویی در تمام حیطه‌های اندیشه و تحلیل ما سایه انداخته و حتی در مواردی که دیتا و ماجرا و صدق و کذب کار نمی‌کند هم این گیر را داریم. خلاصه‌تر این که «برای پاسخ‌های‌مان پرسش می‌چینیم» و منصفانه‌تر: «این فرآیند چندان آگاهانه نیست» سوای این که به قول آرامش دوستدار پرسش‌های‌مان هم بیشتر استخبار است ... گشودگی به روبرو و یقینِ مفاهمه‌ای و گفتگو، بماند. انگار همه چیز فقط آمده برای تصدیق آن‌چه از پیش می‌دانستیم و ... «چی رو از پیش می‌دونستی؟» «بذار پیش بیاد، می‌گم!»

«هر چیزی حدّی دارد؛ حدّی که باید از آن گذشت» روزبه گیلاسیان

برگردیم به تمثیلِ آغاز: دست‌تان را بالا می‌آورید. اگر کف دست را می‌بینید، یعنی اصل، پشت ماجراست و اگر پشت دست رو شود، کار کف‌بینی سکه. آقا دروغ چرا؟ تا قبر آ آ آ! یک مکث سرِ دایی جان ناپلئون‌مان بکنیم ببنیم نگفته از دنیا نرویم. به هر حال جای داغِ ماجرا اینجاست؛ آنجا که این تصوّر بین چیزخواننده‌های ما هم کم نیست که اتاق فکریِ آن‌سوی پس پشت قرار دارد که با ابرکامپیوترش تا هزار حرکت بعدی‌ی ما را حدس زده و هر چه بکنیم، بازی خورده‌ایم. می‌دانم کم ابلهانه نیست ولی اگر تا این حد رواج نداشت، نمی‌نوشتم. اگر این حرف‌ها بیشتر مال جوامع بسته‌ست (که هست) یکی از تبعات از بسته، باز دیدن است. تصوّر کن از یک روستای دور افتاده به شهرِ بزرگ بیایی و تلاش کنی روابط شهری را تبیین کنی. چیزی که معمولاً اتفاق می‌افتد مشابه‌سازی‌ی روابط و مسائل شهری با روابط و مسائل یک روستای چند خانواری‌ست و مشخص است نتیجه‌اش چقدر مسخره می‌شود. برای شهر هم البته درک فضا و احوال روستا دشواری‌های خودش را دارد ولی از آن‌ور ماجرا رسماً با غیرممکن طرفیم. چقدر از یک جامعه‌ی بسته به نقش‌ها و جایگاه‌های مشخص و متصلب می‌شود یک جامعه‌ی باز با تنوّعِ روابط و رفتارهای سیّال را درک کرد؟ اگر در جامعه‌ی بسته بالادست تصمیم می‌گیرد و پایین‌دستی اجرا می‌کند، جامعه‌ی باز فاقد تمرکزی از این جنس است و اصولاً قدرتش در همین است. طبعاً وقتی بخواهی قدرت را مهار کنی، جلوی گسترشش را می‌گیری. حال مثل آن روستایی‌ی مشابه‌ساز دنبال مرکز قدرت می‌گردیم و چون نمی‌یابیم، می‌گوییم «لابد پشت پرده‌ست» و ... سوای این وقتی ما بر این باور باشیم که هر حرکت ما طبق بازی‌ای از پیش طرّاحی شده‌ی دشمن دارد پیش می‌رود، یا ناچار به انفعال می‌شویم؛ انفعالی طرّاحی شده یا جر می‌زنیم و می‌گوییم «بقیه بازیگرای این منطقه بازی خوردن ولی من یکی نه!» که دومینووار سایر بازیگران را از این فرض مبرّی می‌کنند.

سوّم این که «چه چیزی می‌تونه تجمیع به قدرت بی روبرو رو موجب بشه؟» پاسخ: «هیچ!» واحدهای مفروض و گسیخته‌ی قدرت را یک تهدید مشترک می‌تواند وادار به تجمیع یا حذف کند و اساساً عبارت «قدرتی که همه چیز رو تو چنگ داره» ناسازه‌ست. اگر الآن در لحظه‌ی الف ایکس و ایگرگ مقابل دال و ذال شکل گرفته‌اند، به محض رفعِ روبرو، جداسری آغاز خواهند کرد و تصوّر قدرتی متمرکز و فراگیر در عالم خیال هم مسخره است. البته کم نیستند آنها که جای افراد، سیستم و ساز و کار و ... می‌گذارند و فی‌المثل چنان از هیولای سرمایه‌داری می‌گویند که چیزی بیرونش نمی‌ماند؛ از مدل‌های سوسیال‌دموکراسی بگیر تا احزاب چپ و جنبش‌های مردمی و عملاً اسمش می‌شودِ وضع موجود که لاجرم باید تغییرش داد و از بس که این سرمایه‌داری مکار است، هر تغییری را هم در خود جذب می‌کند. باز هم می‌شود پرسید خود شما هم این لا هستید یا استثنائاً فرق می‌کنید؟ تغییر از کی برای ما مقدّس شد؟

چرا رازها نه و فقط راز؟ این نکینگی، این که یک علّت‌العلل و اصل ماجرا هست که چیزهای دیگر منبعث ازش می‌شوند و خودش هر چه بیشتر بخواهی بگوییش بیشتر در ابهام می‌رود و انگار ابهامش جزء تفکیک‌ناپذیر ماجراست ... البته وقتی پای تملّک پیش می‌آید می‌شود سهم‌خواهی کرد، یعنی آن که تقرّب یافته به مالک راز، خود نیز آب و ملکی به هم رسانده و طبعاً اگر آن راز رو شود و عمومی و ناانحصاری، دیگر چه کشکی! پس در سامانه‌ی دانایی همواره بخشی مبهم و مکتوم بازتولید می‌شود و وقتی که دانستن، تسخیر باشد. تمثیل پرده: چرا همیشه آن چیزهای پشت که مادرزاد مهم‌تر از چیزهای که به عینه دیدنی هستند، پشت پرده‌اند؟ چرا پشت دیوار نه مثلاً؟» به خاطر مهم بودن امکانِ پرده‌دری؟ یا شاید به خاطر جهت نور ...؟ همیشه آن که در تاریکی نشسته بهتر می‌بیند. فکر کن اگر این شیشه‌های بازجویی که یک طرفش آینه است پانصد سال زودتر در می‌آمدند الآن چقدر دستگاه مفهومی و استعاره و ... درباره‌ی آنها داشتیم ... یادمان هست که حقیقت‌جویی و حقیقت‌دانی یک جورهایی در تقابل هم‌اند؟

ببینید: این قبول که دانستن مازاد تولید می‌کند و عبور از هر پرسش درگیرتر و سیّال‌ترت، ولی مسلّماً نمی‌شود از این چیزها به وجود راز مشخصی آن پشت پی برد! حتی التذاذ ذهن را اگر بخواهیم پی بگیریم در رازوارگی‌ست، نه راز! چون راز گشوده می‌شود و خلاص و این رازواره است که هی هست. سمپاتی به رؤیایی ندارم ولی با مطلب «گول و گودال»ش بد نگفته در این باره. به حلّاج نگاه کنیم و به سایر عرفا و ... شعبده‌گری و کرامات را برداریم ازشان ... شدنی نیست. چون بنا نیست حرف قابل بحث و مکث باشد. حرف چیزی‌ست که باید بروی توی سرّش! پس مهم می‌شود از چه دهانی‌ست و آن دهان متصّل باید باشد به چیزی دور و دیگر ... و ترجیحاً بسته به سکوت‌های متصلِ ابدال. چرا راه دور برویم؟ توی همین نظام‌های بسته، انگار دانستن یعنی متصل شدن به پشت پرده‌ی قدرت و این نمی‌شود جز با تقرّب به قدرتمداران و تو به من نشان بده چگونه می‌شود از پلّه‌های قدرت بالا رفت و قدم به قدم از جنسش نشد! «من می‌دانم چون ارتباطات گسترده‌ای با بالایی‌ها دارم!» «پس به این ترتیب بی‌طرفی‌ی تو یقیناً احراز می‌شه!» البته باید گفت آنجاها که این امکانات و ارتباطات نیست، خیلی وقت‌ها دستگاه‌های حاضر آماده‌ی فکری تکلیفِ تحلیل را روشن می‌کنند؛ اتصال به یک کلّ سرراست. سخت نیست یافتن مثال‌هایی که دیتا به جابلقا برود یا جابلسا، یقین همان است. اشاره شد که در تحلیل‌های علمی‌مآب نیز عموماً همین تمناست که کار می‌کند؛ یک کل که اجزا را جمع کند و بهشان معنی و سویه بدهد و اگر چیزی نخواند با این کل، بدا به حالش دیگر و جالب این که در هر دو حالت همیشه کسی محق‌تر است که از دیگری روابط قوی‌تری دارد (حالت اوّل) یا رقیبش در همان دستگاه فکری بی‌سواد است (حالت دوّم) ... (همیشه بسیاری چیزها هستند که انگار باید هم‌چون پیش‌نیاز فهمیده و خوانده شوند و همیشه کسی که مخالف ماست انگار خوب و درست نخوانده. موافقین‌مان که خوانده‌ی خدایی‌اند) یعنی می‌خواهم بپرسم، تا کجا می‌توانیم خود را فارغ از این توهّم بدانیم؟ از کجا؟ اگر جاودانه به نظر می‌رسند آثار آگاتا کریستی و اگر در بن‌مایه‌ی داستان پلیسی که طرح معمّاست چنان تمام کرده کار را این زن که پس از آن هر چه رو کنی، نوشتن از روی دستش است، یعنی ارائه‌ی تمام شواهد به مخاطب و باز کردن راه‌های انحرافی برای تعویق دریافت و در نهایت معنی‌دار کردنِ حاشیه‌ها، سوای التذاذ، وجهی از سکنی (مقیم شدن/تسکین یافتن) را هم برای ما دارد؛ جهانی که همه چیزش سر جایش است و قابل ردگیری. کریستی هرگز سوتی نمی‌دهد انگیزه را به روانی بودن قاتل یا باورهایِ فلان و بهمانش نسبت دهد. این گاف است در جهانش. انگیزه معمولاً پول یا انتقام یا ... باید چیزی باشد قابل درک و فهم و ردگیری برای هر مخاطب. ما در نهایت همراهِ یک پیرزن مؤدّب یا یک مردِ چاق قد کوتاه با کلّه‌ی خربزه‌ای و دستیار ساده‌لوحش سر می‌شویم و از این که پرسش‌های رخنه کرده از مرگ (تصادفی نیست که جرم ثابت این معمّاها قتل است) در نهایت درون یک لابیرنت و بازی خرج می‌شوند، آرامش می‌یابیم؛ جهانی که دورریز ندارد، یا به قول آنها مازاد ... و در چیدمان یک مراسم چایِ عصرانه زمانِ خطّی را می‌بُرَد. به ناچار چون منتسم به کلمه، در ادبیّات می‌مانم ... اینِ خواستِ ته نکشیدنی برای یافتنِ آدمِ پشت عبارات و منظورش، این غایتی که در مؤلّف سببی و مؤثّر می‌جوییم، اینَ که حتی وقتی فلسفه که غیرشخصی‌تر است پیش می‌آید از هگل و فوکو و نیچه و دریدا و ویتگنشتاین اوّل و دوّم می‌گوییم (باز هم آدم پشت عبارات) این بدیهی دانستنِ آن ذهن که دارد آن پشت کار می‌کند و هر چه می‌گوید انگار در اصلِ منظور دیگری دارد ... این اراده‌ای خالق که انگار بینِ ما توزیع شده و خود خبر نداریم ولی خبر داریم که خبر نداریم ... برای این که متهم به سطحی‌انگاری نشوی باید سرایت بدهی ذهن را که دارد سوژگی می‌کند به یک ذهنِ دیگرِ آن روبرو، آن پشت یا یک کلّ توضیح‌دهنده که همیشه پر از جنبه‌های پنهان است؛ یک مالک راز. بحثِ رازوارگی و رمز نیست، رازی‌ست که صاحب دارد و هر چه پیش‌تر می‌روی پس پس می‌رود و حالا که مبتلا به این همه یقین شده‌ای ... (همین الآن حکم دادگاهم اومد. امیدوارم تو تجدید نظر بشکنه) لابد به شعبده‌ی یک مؤثر این عبارات قامت و اندام در قالب یک اثر می‌گیرند. این‌طور جاها باید توقف (شک) کرد. منظورم تو نیستی! یک ذهن دیگر، یک کلّ توضیح‌دهنده که هی تلاش دارد پنهان شود و هی بیرون می‌افتد از ماجرا. حدس، می‌تواند معنی‌دار نباشد؟ می‌شود حدس بی معنی زد؟ «چرا گوریل اون‌وری رفت؟» «خب رفت دیگه!» «فکر می‌کنی گوریل کدوم ور می‌ره؟» می‌بینی؟ فکر کردن به بعد، خیلی فکر کردن به علیّت است. بعد به قبل سرایتش می‌دهیم. «نگاه کردن به پشت سر تنها اندکی آسان‌تر از پیش‌بینی‌ی آینده است. زیرا برداشت از گذشته تا حدِّ زیادی زیر تأثیر حرفی‌ست که می‌خواهیم درباره‌ی آینده بزنیم» محمّد قائد

یادمان هست که در هنر پسارنسانس چه کلمه‌ای قهرمان شد؟ زیبایی؟ و انگار آنقدر بدیهی بود که خروارها کتاب صرف شناختنش شود. جل‌الخالق! این هم یک دالِّ اعظم دیگر! مفتونِ این راز نمی‌شوم و جایش ستایشِ رسانه می‌کنم؛ فیس‌بوک، بلونوث، موبایل دوربین‌دار و ...حسنِ جهانِ شفاف و عیان این است که رازهایش دوباره بدوی می‌شوند. ترجیح می‌دهم راز را در یک جنّ خانگی بیابم تا ایدئولوژی‌ی جهان‌شمول.

بیشتر «من می‌دانم»‌ها «تو نمی‌دانی» هستند. یادم باشد.

آشکار شدن به مثابه هست شدن: سوای همان تمثیل دست که اوّل آوردم و برخی حرف‌های روتین که بیشتر در موارد سیاسی جاری‌اند، کم در مورد متون، درگیر لایه‌های روانکاوانه، هرمنوتیکی و ... نبوده‌ایم. انگار ابهام و گنگی فقط با احتمال رمزگشایی مجاز است ... پس‌گویی که یادمان هست؛ شاید درست‌تر بود می‌نوشتم «پنهان شدن به مثابه هست شدن» ولی حالا هر دو را نوشتم. میل به تصرّف یا در آمدن از بلاتکلیفی: قبول دارم مهم است ولی می‌شود گفت «تا اینجاش که به من مربوطه چیزایی رو محتمل می‌دونم و بیشتر از اون چیزایی رو نامحتمل و حیطه و حدودِ نادانسته‌هام رو هم می‌تونم حدس بزنم» وقتی قرار است تصمیمی بگیرم ... و وقتی نیاز به تصمیم نیست چرا نگذارم گفتگو ممتد شود؟

ایجابات متصله: الآن که دارم تایپ می‌کنم و آن بخش تقرّب به قدرت را خوانده‌ام، به این فکر می‌کنم که مهلک‌ترین اشتباه گروه‌های سیاسی که تلاش برای یافتن و ساختنِ وجوه مشترک با قدرتمداران بوده، شاید یک‌سره پراگماتیستی یا هدونیستی نبوده باشد. بخشی‌ش شاید برای تملّک راز بوده؛ برای تحلیل‌های اساسی و مولادرزش‌نرو ... می‌دانید این روشنگری‌ها و شفافیّت‌ها را چه به آن «خبری باز نیامد» متصل می‌کند؟ چقدر می‌توانیم فی‌المثل با کلامی مبتنی بر اهم و مهم ماجرا همراه شویم؟ من تا حدودی؛ وقتی به طور قطع می‌دانیم چه چیزهایی مهم‌ترند (و این با اضطرار فرق می‌کند) انگار معیاری یکه هست که آن چیزهای گاه متنافر و ناهم‌جنس را بشود سنجید باهاش. این یکگی هست که دیری‌ست که انگار چهارچوب و کتگوری می‌چیند و تکلیف روشن می‌کند ولی خود در تاریکی حکم می‌راند. یک چیز مهم دیگر در این دانستن و ندانستن اینجاست که آن راز نباید بر چیزهای کم‌اهمیّت ساری و جاری باشد. باید حجیم و کلان‌پذیر و برانگیزاننده باشد؛ چیزی که می‌تواند اوضاع را بسیار بهتر یا بدتر از این کند حالا یا در آتی‌یِ نزدیک یا در نگاه آخرالزمانی و ... و اکثر اوقات اوضاع و مسائل تقریباً همین‌جوری که هستند، حالا کمی بهتر یا بدتر پیش می‌روند و اگر سوریه‌ای هم پیش بیاید با آن فجایع، نیروی عادت را دست کم نگیر ...

ایجابات متصله: یادمان باشد که روشنفکرها، دگراندیشان، دغدغه‌مندها و ... (ما) علی‌رغم تمام طیف و تنوّعی که داریم، تحت هر شرایطی مغضوب قدرتیم و تحت هیچ شرایطی چیزی که خلق، مردم، امّت و ... می‌خوانیم ما را از جنس خود نخواهند دانست؛ یعنی دقیقاً آن جاهایی که چسب اتصال توده می‌خورد زمینه‌ساز افتراق‌شان با ما می‌شود و عمری تلاش به خصوص احزاب چپ برای تقدیس خلق و عاقبتش تا حدود زیادی عینی می‌کند ماجرا را. این کجا مهم می‌شود؟ این که از مشروطه به بعد با این که توده همواره تحت فشار یا ستم قدرت بوده، سر بزنگاه‌ها قدرت را با خودی‌تر از دگراندیش‌ها شناخته یا می‌شناسد. این بهتر است پس که به جای اشتیاق و آغوش باز و گشودگی به سمت مردم و اصالت دادن به آن سمت (که خود داستان درازی دارد) با احتیاط و تقیه برخورد داشته باشیم با آنها. امیدوارم نکته‌ی قضیّه لابلای سطور نپریده باشد: از برکت ماهواره و اینترنت امکان‌های گفتگو در جامعه‌ی ما بیشتر از فی‌المثل بیست سال پیش شده ولی از چسب اتصال حرف می‌زنم؛ از ماندی‌ی سنت و عادت؛ یعنی همان جاهایی که روشنفکر باز به عادت سراغ جنبه‌ی رازآمیز خلق می‌رود پی آن گوهر پنهان دیوارهای طبله کرده‌ی کاهگلی و چهره‌های آفتاب‌سوخته و دوره‌های دور دیگ ... همان جا که مثلاً فروغ ازشان پناه می‌خواهد «مرا پناه دهید ای زنان ساده» اینجا جایی‌ست که باید با احتیاط و مدارا کنارش ماند.

ایجابات متصله: این را نمی‌دانم چطور ربط دهم؛ این که وقتی حکومت کسی را می‌گیرد، می‌زند، مجازات می‌کند و ... حتی بسیاری که میانه‌ی خوبی با حاکمان ندارند، می‌گویند «خب لابد یه کاری کرده!» سوای آنها که کاملاً هدایت‌شده (ولو با صورتک اپوزسیون) قربانیان را تخریب و ملوّث می‌کنند، کم نیستند کسانی که داوطلبانه همراه می‌شوند و تطهیر حاکم می‌کنند. چیزی که آنها را می‌راند به این گفتن، این است: «پس با من کاری ندارن!» و برای معاف شدن خویش از ترس تنبیه، کار نکرده، جرم منتسب به قربانی می‌کند و هم‌دست قدرت می‌شود. چون اگر بخواهد بپذیرد که اربابِ قدرت هر لحظه اراده کنند، هر که مصلحت دید را شکار می‌کنند، امنیّت روانی‌اش به هم می‌ریزد و جهانش متزلزل. پس می‌بینی خودش را جا به جا توجیه‌گر سرکوب می‌شود و ... حتی خود ما لای حرف‌ها و حرکات‌مان دنبال جرم نکرده می‌گردیم یا بر عکس می‌گوییم این گفتیم و آن کردیم و کاری‌مان نداشتند امّا این آنها هستند با حق بی حد و حصر برای هر بلایی که بخواهند سرمان بیاورند و همیشه در حال چشم‌پوشی از گناهان بی‌شمارمان. می‌دانید؟ خود مجازات شدن می‌شود کار ما؛ مهم‌ترین کار ما. دیدی ربط داشت؟ من؟: یک هزینه‌پردازِ جزء توسعه‌ی مدنی: نیما صفار